

## دو سه نکته بر شروح سعدی

سعید حمیدیان

پیش از ورود به اصل مبحث، ذکر یکی دو نکته ضروری است:

نخست این که این نشست درباره شیخ بزرگ سعدی شیرازی است و بسی شایسته‌تر بود که یادی از یکی از سعدی‌شناسان بزرگ روزگار ما که چند سالی است در میان ما نیست و روی در نقاب خاک کشیده است، می‌شد، که این بنده از ابتدای جلسه تاکنون که انتهای آن است هرچه انتظار بردم و گوش خواباندم سخنی و یاد کردی از ایشان نشنیدم. مرادم استاد روانشاد، اسوه نیکوی علم و اخلاق، دکتر غلامحسین یوسفی است که در مدت عمر پربار خویش اهتمامی خاص به سعدی و کار و بار سعدی پژوهی داشت، از جمله (و علاوه بر مقالات متعدد ممتّع در این باره) به تصحیح عالی بوستان و گلستان همت گماشت و این دو را به علاقه‌مندان و پژوهندگان عرضه کرد و در کار تصحیح بقیه آثار شیخ، یعنی غزلیات و دیگر اشعار او، بود که اجل مهلت نداد. به هر حال بنده جبران مافات می‌کنم و یاد ایشان را در این نشست گرامی می‌دارم.

دوم این که دوست گرانمایه دانشور، جناب آقای دکتر علی رواقی، در سخنرانی ممتّع و راهگشایی که درباره سبک و سبک‌شناسی داشتند، به حق متذکر لزوم فراوان کار و پژوهش درباره گونه‌های مختلف زبان‌پارسی به عنوان پایه و مقدمه تحقیق در زمینه سبک‌شناسی شدند. می‌خواهم در تأیید این مطلب بسیار مهم و ضروری عرض کنم که بنده هم سال‌هاست در کلاس‌های درس و جاهای دیگر گلو می‌درم که: این سبک‌شناسی که ما داریم (بی‌آنکه قصد جسارت یا کوچک شماری کارهای سودمندی که تاکنون در این باره صورت گرفته است در میان باشد) پایه و بنیاد علمی درستی ندارد؛ زیرا اولاً هم‌چنان که جناب دکتر رواقی فرمودند، هیچ کار اساسی و کاملی درباره گونه‌های گوناگون زبان پارسی انجام نشده و ثانیاً آنچه در این‌مورد می‌بینیم به قول یکی از ایرانشناسان مشهور، پروفیسور ریکاردو زیپولی، در مقدمه انگلیسی‌شان بر فرهنگ بسامدی دیوان حافظ (که چند سال پیش با آوانویسی لاتین و در تیراژ محدودی انتشار یافت و البته تنها فرهنگ بسامدی درست و کامل و روشمندانه درباره اشعار خواجه شیراز است) کارهایی که ایرانیان در سبک‌شناسی کرده‌اند «امپرسیونیستی» *impressionistic* است، یعنی این که هرکسی بر سیل نگاه و دیدگاه وسیله خود و بر حسب دریافت و تأثر شخصی خودش از این یا آن شعر و اثر چیزی در زمینه سبک‌شناسی نوشته است. هم از این روست که در سبک‌شناسی ما نه مبنای درستی برای نامگذاری سبک‌ها هست و نه پایه علمی و متقنی برای بحث‌های سبکی. لذا بنده می‌خواهم از خود جناب دکتر رواقی (که می‌دانم سال‌هاست با گروه تحت نظر ایشان در همین زمینه گونه‌های زبانی و امور لغوی و غیره تلاش کرده‌اند) درخواست کنم که پیش قدم شوند و حاصل پژوهش‌هایشان را درباره این گونه‌ها و کلاً هر آن چه می‌تواند به پیشبرد تحقیقات سبک‌شناسی مددی برساند در اختیار اهل این شعبه قرار دهند، که بی‌تردید سعی مأجور و مشکوری خواهد بود.

ابتدا بگویم این که در عنوان سخنرانی بنده «دو سه نکته» آمده، تصور نشود که از روی آسان‌گیری و به اصطلاح سَرسَری است، زیرا من در این مورد از کلام نظامی گنجه‌ای تأثیر گرفته و به آن تَبَرک جسته‌ام که او «دو سه» را از باب بیان قَلت و کم شماری بارها و بارها به کار برده است، مثلاً در باب قدرت صنع الهی می‌گوید:

زاین دو سه چنبر که بر افلاک زد هفت گره بر کمر خاک زد  
یا خطاب به حضرت ختمی مرتبت درباره کافران، اینان را «دو سه» (به قول خودمان: یک مشت) می‌خواند:

با دو سه در بند کمر بند باش کم زن این کم زده چند باش  
و مورد فراوان دیگر. به هر حال این هم برای خود نکته‌ای است.

تاکنون شرح‌های متعددی بر بوستان و گلستان سعدی نگاشته شده که اغلب سودمند افتاده و هریک از شارحان به فراخور حال و مجال گوشه‌های فراوانی از مسایل مربوط به متن و غیره را بیان کرده‌اند، لیکن درباره «به جاه» و معنای اصطلاحی آن هیچ‌گونه مطلب و اشاره‌ای در این شرح‌ها به چشم نمی‌خورد، بلکه همه‌جا آن را به معنای لغوی و تحت اللفظی گرفته‌اند، یعنی آن را صرفاً «به مقام»، «به جایگاه» و امثال این‌ها گفته‌اند و حال آن که به نظر این جانب «به جاه» (و مترادفات آن از قبیل «به بخت»، «به اقبال» و غیره) معنای اصطلاحی دارد، به شرحی که عرض می‌کنم.

در گلستان شیخ - علیه‌الرحمه - باب اول حکایتی آمده، بسی پر معنی و دل‌انگیز، با این آغاز: «یکی از رفیقان شکایت روزگار نامساعد به نزد من آورد که کفاف اندک دارم و عیال بسیار و طاقت بار اقه نمی‌آرم... الخ»، مطابق حکایت، آن رفیق سعدی پس از بیان فقر و عائله‌مندی خود و عذاب اهل و عیال و عدم کفاف عایدی به سعدی متوسل می‌شود تا بلکه راهی برای نجات او از این دشواری پیش پای وی بگذرد و در ضمن می‌گوید: «در علم محاسبیت چنان که معلوم است چیزی دانم و اگر به جاه شما جهتی معین شود که موجب جمعیت خاطر باشد... الخ»<sup>۱</sup>.

درباره همین «به جاه» در شروح گلستان و بوستان (که در این کتاب هم به همین معنی اصطلاحی که عرض می‌کنم آمده است) یا اصلاً چیزی نگفته‌اند و یا اگر هم گفته‌اند معنای دقیق و درست نیست و این ایراد هم‌ناشی عدم توجه به مفهوم و کاربرد اصطلاحی آن است. از جمله در شرح استاد دکتر خلیل خطیب رهبر از گلستان (بر اساس طبع روانشاد محمدعلی فروغی) تنها می‌خوانیم: «جاه: مرتبه و منزلت». <sup>۲</sup>گفتنی است که سعدی همین اصطلاح را در بوستان نیز به کار برده، چنان که در ستایش ابوبکر سعد بن زنگی گفته است:

از آن پیش حق پایگاهش قوی است      که دست ضعیفان به جاهش قوی است <sup>۳</sup>

در توضیحات بوستان از استاد فقید، مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی نیز، با آن که در دقت نظر آن روانشاد در تهیه شروح و توضیحات فراوان و سودمند ایشان تردیدی نیست، معنایی در خور «به جاه» نیست، بلکه باز بدون التفات به معنای اصطلاحی آن به صورتی نادرست معنی شده است بدین گونه: «از آن رو پیش خداوند مقامی بلند دارد که ناتوانان به شکوه و جلال وی تکیه دارند و نیرومندند». <sup>۴</sup> از این جمله هم آشکار است که شارع فقط معنای لغوی و لفظی را ارایه فرموده‌اند و لا غیر.

و اما به نظر این جانب هم چنان که استعمال «به جاه» در هر دو کتاب سعدی نشان می‌دهد، این لفظ معادل همان است که در متون قدیم «به اقبال» (یا «از اقبال»)، «به بخت» و امثال این‌ها به کار رفته و امروز در اصطلاح عامه چیزهایی از قبیل «از دولت سر»، «به برکت وجود»، «از سایه سر» و جز این‌ها گفته می‌شود. در حکایت گلستان نیز آن رفیق تنگدست به عنوان احترام به سعدی و در مقام درخواست فروتنانه می‌گوید: اگر از دولت سر (یا به لطف، به برکت وجود) یا به پامردی شما شغلی و ممر معاشی برای من فراهم شود از این مشکل‌رهایی خواهم یافت. در بیتی از اوایل بوستان هم که نقل شد، شاعر می‌گوید: ممدوح از آن جهت نزد خداوند مقامی والا دارد که مردم فرودست به برکت وجود و در سایه لطف و اقتدار او آسوده‌اند و دیگر ناتوان و مقهور زورگویی و اجحاف توانگران و قدرتمندان نیستند. جالب توجه است که هم ولایتی بزرگ و خلف والا

مقام‌شیخ اجل، یعنی حافظ، نیز همین اصطلاح را، منتهی با حرفِ اضافه «از» به کار برده (= از جاه):

از جاه عشق و دولت رندان پاکباز پیوسته صدر مصطبه‌ها بود مسکنم  
 که باز یعنی از دولت وجود و به برکت وجود رندان...  
 اکنون که معنای اصطلاحی «به جاه» و «از جاه» را روشن و توضیح کردیم بد نیست  
 به دو سه مترادف یا معادل نزدیک آن در متون کهن اشاره و شواهدی برای آنها ذکر  
 کنیم.

به اقبال:

رودکی می‌گوید:

امروز به اقبال تو ای میر خراسان هم نعمت و هم روی نکو دارم و سناد<sup>۵</sup>  
 از اقبال:

نظامی (به همان معنی، لیکن در مقامی طنزگونه، خطاب به مخاطبی فرضی):

دل اگر این مهره آب و گل است خر هم از اقبال تو صاحب‌دل است<sup>۶</sup>  
 به بخت:

فردوسی (از زبان پیلسم تورانی، خطاب به پیران ویسه که می‌خواهد او را از جنگ با  
 رستم پرهیز دهد):

که گر من کنم جنگِ جنگی پلنگ نیارم به بخت تو بر شاه ننگ<sup>۷</sup>

\*\*\*

اینک یک نکته دیگر را هم بگویم و به تصدیق پایان دهم، و آن درباره معنای «آتش  
 پارسی» در کتاب ارجمند بوستان، هم به توضیح شادروان دکتر یوسفی، است.

شیخ در «حکایت درویش صاحب نظر و بقراط حکیم» از باب هفتم می‌فرماید:

مرا کاین سخن‌هاست مجلس فروز چو آتش در او روشنایی و سوز

نرنجم ز خصمان اگر برتپند کز این آتش پارسی در تپند<sup>۸</sup>

در توضیحات بیت اخیر نیز مصحح و شارح فقید به معنای درست و دقیق «آتش پارسی» عنایت نفرموده‌اند، زیرا در بخش توضیحات در ذیل شماره ۳۲۳۲ می‌خوانیم: «آتش پارسی: سعدی شهر فارسی خود را به آتش تشبیه کرده. مقصود آن که از این شعر فارسی آتشین در تب و تابند». در این باب باید عرض‌کنم «آتش پارسی» به معنای تبخال است و در بیت دوم، کلماتی چون «برتپند» و «در تبند» مؤید همین معنی است و سعدی با بیان بسیار ظریف خود معنای مذکور را (البته همراه با ایهام) درج کرده است. توضیح این که تبخال مطابق عقیده عامه در مواردی همچون سریع از جای برخاستن (حضار ارجمند و به ویژه اساتیدگرامیایه حتماً به واژه «برتپند» که ارتباط بدین معنی دارد عنایت می‌فرمایند) و بیش از آن در هنگام بروز تب (در تبند) در کناره‌های لب پدید می‌آید. البته ممکن است علاوه بر معنای تبخال، معنای آتشکده پارسیان (مثلاً آذربرزین که در فارس بوده است) نیز به صورت ایهامی اراده شده باشد، ولی به هر حال معنای «آتش پارسی» در متن مذکور همان است که گفتیم. گفتنی است معنایی که مرحوم دکتر یوسفی گفته‌اند، یعنی تشبیه‌سختن خود به آتش و این که این سخن «آتشین» است، غلط نیست لیکن عیب بارز شرح بیت مذکور همانا عدم‌التفات به معنای اصلی و اولی است.

#### پی‌نوشت:

۱. سعدی، گلستان، با معنی واژه‌ها و شرح جمله‌ها و [...] به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، صفی‌علیشاه، تاریخ پیشگفتار ۱۳۴۸، ص ۹۱.
۲. همان‌جا.
۳. سعدی، بوستان، به تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ دوم، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳، ص ۳۸ ب ۱۴۶.
۴. همان، ص ۲۲۲، ذیل شماره ۱۴۶.
۵. عبدالغنی میرزایف، ابو عبدالله رودکی و آثار منظوم رودکی، تحت نظری. براگینسکی (تاجیکستان، ۱۹۵۸)، ص ۵۲۸. این بیت در فرهنگ‌های پارسی به شاهد «وسناد» آمده که به معنای «بسیار» است.
۶. نظامی گنجه‌ای، مخزن‌الاسرار، طبع حسن وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. (تهران، قطره، ۱۳۷۶)، ص ۴۷.
۷. فردوسی توسی، شاهنامه، بر اساس طبع مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، ج ۳ (تهران، قطره، ۱۳۷۲)، ص ۱۸۴۵.
۸. بوستان، همان، ص ۱۶۷ ب ۳۲۳۰ - ۳۲۳۱.